



Revolution Studies

Volume 3, No. 6, Autumn & Winter 2025 (Serial 6)

The Evolution of the Islamist Intellectual-Political Movement during the Second Pahlavi Era: From Fada'iyan-e Islam to the Islamic Coalition Societies

Ali Moradi Bahmaei¹

Behnam Rashidzadeh²

[Doi:10.22034/fademo.2025.548874.1150](https://doi.org/10.22034/fademo.2025.548874.1150)

Abstract: The Islamism, as one of the most significant intellectual and political currents in contemporary Iran, played a fundamental role in the socio-political developments, especially during the Second Pahlavi period. Confronted with the Pahlavi modernization process, this movement sought both to preserve the religious identity of society and to redefine the relationship between tradition and modernity within the framework of political Islam. The importance of investigating this subject lies in the fact that a precise understanding of the internal transformations of the Islamist movement makes it possible to recognize the historical context for the emergence of the Islamic Revolution and the subsequent discursive developments. The main research question addressed by this study is: What trajectory of transformation, in terms of ideology, organization, and political action, did the Islamist movement undergo during the Second Pahlavi era? Accordingly, this study adopts a qualitative approach, employing the “political current analysis” method to examine the transformation of this movement from the emergence of Fada'iyan-e Islam to the formation of the Islamic Coalition Societies. Research data have been collected through documentary study and content analysis of historical sources. The findings indicate that Islamism during this period evolved from a reactive and radical movement toward greater organization and institutionalization in the form of cohesive associations. This metamorphosis paved the way for its influential role in the Islamic Revolution.

Keywords: Islamism, intellectual-political movement, Second Pahlavi era, Fada'iyan-e Islam, Islamic Coalition Societies.

2. Assistant Professor of Political Science, Imam Hossein (AS) University, Tehran, Iran. m0radialijan@gmail.com

1. Assistant Professor of Political Science, Imam Sadiq (AS) Islamic Sciences Research Institute, Qom, Iran. behnam.rashidzade@gmail.com



فرایند تحول جریان فکری- سیاسی اسلام‌گرایان در دوره پهلوی دوم: از فدائیان اسلام تا هیأت‌های مؤتلفه اسلامی

Doi:10.22034/fademo.2025.548874.1150

علی مرادی بهمنی^۱

بهنام رشیدی زاده^۲

چکیده: اسلام‌گرایی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری- سیاسی ایران معاصر، نقشی اساسی در تحولات سیاسی- اجتماعی به‌ویژه در دوره پهلوی دوم ایفا کرده است. این جریان در مواجهه با فرایند مدرنیزاسیون پهلوی، ضمن تلاش برای حفظ هویت دینی جامعه، به بازتعریف نسبت سنت و تجدد در قالب گفت‌وگوهای سیاسی پرداخت. اهمیت مطالعه این موضوع از آن‌روست که فهم دقیق دگرگونی‌های درونی جریان اسلام‌گرا، شناخت بسترهای تاریخی شکل‌گیری انقلاب اسلامی و تحولات گفتمانی پس از آن را ممکن می‌سازد. سؤال محوری این پژوهش آن است که جریان اسلام‌گرا در دوره پهلوی دوم چه فرایند تحولی را از نظر ایدئولوژی، سازمان‌دهی و عمل سیاسی پشت سر گذاشته است؟ براین اساس، تحقیق حاضر با رویکرد کیفی و با بهره‌گیری از روش «جریان‌شناسی سیاسی» به تحلیل تحولات این جریان از ظهور فدائیان اسلام تا شکل‌گیری هیأت‌های مؤتلفه اسلامی می‌پردازد. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسنادی و تحلیل محتوای منابع تاریخی گردآوری شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسلام‌گرایی در این دوره از یک حرکت واکنشی و رادیکال به سمت سازمان‌یافتگی و نهادینه شدن در قالب تشکل‌های منسجم تحول یافت و این دگرگونی زمینه‌ساز نقش‌آفرینی مؤثر آن در انقلاب اسلامی گردید.

۱. استادیار علوم سیاسی، گروه معارف، دانشگاه افسری امام حسین (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

moradialijan@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۰۲

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، پژوهشکده مطالعات سیاسی، پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)، قم، ایران.

behnam.rashidizade@gmail.com

کلیدواژه‌ها: اسلام‌گرایی، جریان فکری - سیاسی، پهلوی دوم، فدائیان اسلام، مؤتلفه اسلامی.

مقدمه

تحلیل روند تاریخی جریان اسلام‌گرایی در ایران معاصر، به‌ویژه در دوره پهلوی دوم، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات تاریخ سیاسی و اندیشه اسلامی به شمار می‌آید. این دوره، به دلیل ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود، صحنه رویارویی میان پروژه مدرنیزاسیون آمرانه پهلوی و گفتمان اسلام سیاسی بود؛ رویارویی‌ای که نه تنها بر ساختار قدرت، بلکه بر نظام ارزش‌ها، هویت فرهنگی و جهت‌گیری اجتماعی کشور تأثیر عمیق گذاشت. از همین رو، بررسی سیر تحول جریان اسلام‌گرا در این مقطع، نه تنها برای فهم انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ضروری است، بلکه برای شناخت الگوهای تعارض و تعامل سنت و مدرنیته در ایران اهمیت مضاعف دارد.

درواقع، پروژه مدرنیزاسیون پهلوی دوم مبتنی بر اصول سکولاریسم، تمرکز قدرت در دولت و تلاش برای همسان‌سازی فرهنگی با الگوی غربی بود. این سیاست‌ها با اقداماتی همچون اصلاحات ارضی، گسترش آموزش مدرن، محدودسازی نهاد دین و تصویب لوایح نظیر انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون همراه بود. چنین روندی، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، موجب تعمیق شکاف میان دولت و جامعه شد و واکنش‌های گسترده‌ای در میان نیروهای مذهبی برانگیخت. اسلام‌گرایان در برابر این پروژه، به دنبال بازتعریف هویت دینی در حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد بودند تا بتوانند پاسخی درخور به بحران مشروعیت رژیم و تهدیدات ناشی از غرب‌زدگی ارائه دهند.

مسئله اساسی این پژوهش، بررسی فرایند تحولی است که جریان اسلام‌گرا در دوره پهلوی دوم از سرگذرانده است؛ تحولی که از یک حرکت رادیکال و براندازانه در قالب فدائیان اسلام آغاز شد و با شکل‌گیری تشکل‌هایی مانند هیأت‌های مؤتلفه اسلامی به سازمان‌یافتگی و انسجام سیاسی رسید. این تحول نه تنها بیانگر دگرگونی در ساختار و راهبردهای این جریان است، بلکه بازتابی از تلاش برای پاسخ به دوگانه سنت و تجدد در بستر سیاست ایران محسوب می‌شود. درواقع، اسلام‌گرایان در این دوره با چالش مهمی مواجه بودند: چگونه می‌توان آموزه‌های شریعت را در قالب یک نظام مدرن سیاسی بازتولید کرد؟ پاسخ‌های متنوع به این پرسش، گفتمان‌های مختلفی را در درون این جریان پدید آورد که مطالعه آن برای فهم چرایی انقلاب اسلامی اهمیت بنیادین دارد.

هدف پژوهش در این میان، تبیین فرایند تحول جریان فکری - سیاسی اسلام‌گرا در دوره پهلوی دوم است؛ مسیری که از کنش‌های اعتراضی پراکنده تا سازمان‌یابی نهادی و گفتمانی را

در برمی گیرد. این تحقیق می‌کوشد نشان دهد چگونه اسلام‌گرایان با استفاده از مفاهیم کلیدی همچون حاکمیت الهی، جامعیت دین و عدالت اجتماعی، گفتمانی بدیل در برابر سکولاریسم پهلوی ایجاد کردند و چگونه این تحول نهایتاً به انقلاب اسلامی منتهی شد.

ضرورت این پژوهش در آن است که اغلب تحقیقات پیشین به توصیف مقاطع تاریخی پرداخته‌اند؛ باین حال، کمتر به فرایند تحولی اسلام‌گرایی در نسبت با دوگانه سنت/مدرنیته توجه شده است. این در حالی است که بررسی عمیق این فرایند، برای تحلیل ریشه‌های فکری و اجتماعی انقلاب اسلامی و شناخت چالش‌های گفتمانی امروز، اهمیت بسزایی دارد. از این منظر، این مقاله می‌کوشد با نگاهی ترکیبی به سطوح اندیشه و عمل، تحولات اسلام‌گرایی در پهلوی دوم را واکاوی کرده و نشان دهد چگونه این جریان از فدائیان اسلام تا هیأت‌های مؤتلفه، مسیری پیچیده و پرچالش را طی کرده است.

پرسش اصلی تحقیق چنین است: «جریان اسلام‌گرا در دوره پهلوی دوم چه فرایند تحولی را از نظر ایدئولوژی، سازمان‌دهی و عمل سیاسی طی کرده است؟» برای پاسخ به این پرسش، مطالعه حاضر شش مرحله کلیدی را در سیر تحول اسلام‌گرایی شناسایی کرده است؛ مراحل که از کنش اعتراضی و رادیکال گروه‌هایی مانند فدائیان اسلام آغاز می‌شود، با ورود روحانیت به سیاست ملی در نهضت نفت ادامه می‌یابد، سپس در دوره بروجردی به تقویت نهاد مرجعیت و حوزه متمرکز می‌شود و در ادامه، با رهبری امام خمینی به مرحله ایدئولوژی‌سازی و قیام ۱۵ خرداد می‌رسد. پس از آن، هیأت‌های مؤتلفه اسلامی با سازمان‌یابی نیمه مدرن، این مسیر را به سمت تشکیلاتی شدن سوق می‌دهند و نهایتاً روحانیون انقلابی با شبکه‌سازی گسترده و تولید گفتمان عدالت‌خواهانه، زمینه‌ساز انقلاب اسلامی می‌شوند.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش درباره جریان‌های اسلام‌گرا در ایران معاصر، به‌ویژه در دوره پهلوی دوم، یکی از کانون‌های مطالعات تاریخی، سیاسی و فکری در حوزه ایران‌پژوهی بوده است. در سال‌های اخیر، آثار متعددی با تمرکز بر گروه‌های مذهبی، ایدئولوژی‌های اسلامی، سازمان‌های دینی-سیاسی و کنشگران اسلام‌گرا تولید شده‌اند؛ آثاری که هر کدام، بخشی از ابعاد این پدیده پیچیده را کاویده‌اند. باین حال، در اغلب این پژوهش‌ها، تحلیل تحول گفتمانی اسلام‌گرایی به‌مثابه یک‌روند پیوسته، ترکیبی و چندلایه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در ادامه، برخی

از مهم‌ترین مطالعات پیشین مرور و ارزیابی می‌شوند.

دارابی در کتاب جریان‌شناسی سیاسی در ایران، کوشیده است با رویکردی طبقه‌بندی‌شده، نیروهای فعال در تاریخ معاصر ایران را ذیل پنج جریان عمده، از جمله اسلام‌گرایان، بررسی کند. تمرکز او بیشتر بر ارائه یک نقشه کلی از نیروهای سیاسی است. تحلیل وی از روند تحول اسلام‌گرایان از فعالیت‌های فردی به سمت ساختارهای تشکیلاتی، گامی مهم در بازشناسی تکامل سازمانی این جریان محسوب می‌شود؛ با این حال، از منظر تحول‌گفتمانی و نسبت آن با تحولات معرفتی و تمدنی دوران پهلوی، از عمق نظری لازم برخوردار نیست. جعفریان در کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷ با نگاهی تاریخی، کنشگری تشکلهایی چون فدائیان اسلام و هیأت‌های مؤتلفه اسلامی را با جزئیاتی غنی مستند کرده است. رویکرد توصیفی- تاریخی او به شناخت بازیگران کلیدی اسلام‌گرایی بسیار مفید است؛ با این حال، چهارچوب تحلیلی‌اش عمدتاً به سطح بازیگران و رویدادها محدود می‌ماند و گفتمان‌ها، مبانی مفهومی و لایه‌های تحول‌معنایی چندان واکاوی نمی‌شوند.

مطالعه جامعه‌شناختی راستین و پاک‌نیا با عنوان «بررسی نقش نمادها در تقویت و ماندگاری جریان اسلام‌گرا در ایران دوره پهلوی» (۱۳۹۸)، گامی مهم در تحلیل فرهنگی جریان اسلام‌گرا محسوب می‌شود. آنان با تمرکز بر مفاهیمی چون شهادت، عاشورا، انتظار و غیبت، نشان می‌دهند که این عناصر نه تنها جنبه‌های احساسی و نمادین داشتند، بلکه در تحکیم شبکه‌های همبستگی، انگیزش سیاسی و بازتولید هویت اسلام‌گرایان نقشی محوری ایفا کردند. هرچند این رویکرد به فهم ابعاد فرهنگی جریان کمک می‌کند؛ با این حال، همچنان در پیوند دادن این نمادها به تحول نهادی و ایدئولوژیک اسلام‌گرایان کوتاهی می‌کند.

روحبخش در مقاله‌ای با عنوان «از فدائیان اسلام تا مؤتلفه» (۱۳۸۶)، بر پیوستار تاریخی نیروهای مذهبی از دهه بیست تا دهه چهل تمرکز دارد. وی با تأکید بر انتقال تجربیات سازمانی از فدائیان اسلام به مؤتلفه اسلامی و نیز بهره‌برداری این جریان از اقتدار نهادی روحانیت، به شناسایی عناصر اتصال‌دهنده این دو مقطع تاریخی می‌پردازد. این مطالعه، هرچند در تبیین بسترهای تشکیلاتی اسلام‌گرایی مفید است؛ با این حال، به ابعاد معرفتی، فکری و گفتمانی این گذار کمتر توجه کرده است.

حضرتی و پورقبر نیز در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد مؤتلفه اسلامی نسبت به روحانیت سیاسی پیش از انقلاب اسلامی» (۱۳۹۲)، به بررسی مناسبات فکری و سیاسی هیأت‌های مؤتلفه

با مراجع دینی به‌ویژه امام خمینی و میلانی پرداخته‌اند. تحلیل آن‌ها نشان می‌دهد که چگونه تشکل‌های مذهبی در دههٔ چهل، به تدریج و در تعامل با مرجعیت شیعه، نوعی هماهنگی راهبردی را در مواجهه با رژیم پهلوی شکل دادند؛ با این حال، این اثر بیشتر به لایهٔ سازمانی و سیاسی می‌پردازد و از تحلیل تحولات درونی گفتمان اسلام‌گرا غافل می‌ماند.

بررسی مجموعه آثار فوق نشان می‌دهد که گرچه هر کدام از زوایایی به شناخت جریان اسلام‌گرایی یاری رسانده‌اند؛ با این حال، اغلب از ارائه تحلیلی جامع از روند پیوسته، چندلایه و گفتمانی تحول این جریان بازمانده‌اند. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از رویکرد جریان‌شناسی سیاسی و تحلیل گفتمان تاریخی، تلاش می‌کند تصویری یکپارچه از سیر تحول فکری، ایدئولوژیک و نهادی اسلام‌گرایان ارائه دهد. در این چهارچوب، اسلام‌گرایی نه به‌مثابه واکنشی صرف به مدرنیزاسیون آمرانه، بلکه به‌عنوان تلاشی برای بازتولید هویت دینی و تولید نظمی بدیل در برابر نظم سکولار پهلوی درک می‌شود. این مطالعه، با تمرکز بر گذار اسلام‌گرایان از کنش‌های اعتراضی به کنش‌های سازمان‌یافته و گفتمان‌ساز، خلأ موجود در ادبیات را پر کرده و تبیینی تازه از نسبت اسلام‌گرایی با سنت، تجدد و انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد.

۲. چهارچوب نظری

تحلیل هر پدیده سیاسی و اجتماعی مستلزم بهره‌گیری از چهارچوب نظری دقیق و کارآمد است تا لایه‌های مختلف آن به‌صورت منسجم و نظام‌مند بازنمایی شود. در مطالعات مربوط به تحولات جریان‌های سیاسی، رویکرد «جریان‌شناسی سیاسی» به‌عنوان چهارچوبی میان‌رشته‌ای و چندبعدی، این امکان را فراهم می‌سازد که ابعاد ایدئولوژیک، سازمانی، اجتماعی و گفتمانی جریان‌ها به‌طور هم‌زمان مورد مطالعه قرار گیرد. از سوی دیگر، مفهوم «اسلام سیاسی» به‌عنوان یکی از گفتمان‌های محوری در تاریخ معاصر ایران، ضرورت بازشناسی دقیق مفاهیم و تعیین نسبت آن با فرایندهای مدرنیزاسیون و تغییر ساخت قدرت در دورهٔ پهلوی دوم را برجسته می‌کند. در این راستا، چهارچوب نظری این پژوهش بر پیوند دو سطح تحلیلی استوار است: نخست تبیین مفاهیم بنیادین «جریان سیاسی» و «اسلام سیاسی» و دوم به‌کارگیری روش «جریان‌شناسی سیاسی» به‌منظور تحلیل تحولات فکری-سیاسی اسلام‌گرایان در بستر تاریخی و

اجتماعی پهلوی دوم.

۳. تعریف مفاهیم کلیدی

۱. **جریان سیاسی و جریان‌شناسی سیاسی:** جریان سیاسی به مجموعه‌ای پویا و سازمان‌یافته از گروه‌ها، احزاب یا افراد گفته می‌شود که با اشتراک در مبانی فکری و ایدئولوژیک، کنش‌های سیاسی خود را سامان می‌دهند و به دنبال کسب قدرت و تغییر نظم سیاسی موجودند (مظفری، ۱۳۹۰، ص. ۱۱). این مفهوم فراتر از یک ساختار سازمانی صرف، بُعد گفتمانی و معناشناختی نیز دارد که به نحوه بازنمایی قدرت و سیاست در یک منظومه فکری اشاره می‌کند. جریان‌شناسی سیاسی علاوه بر تحلیل اندیشه، به طور خاص به بستر اجتماعی، منافع و مناسبات قدرت توجه دارد و فرایندهای پیدایش، تعامل و تأثیرگذاری جریان‌ها را در ساختارهای جامعه بررسی می‌کند. این رویکرد تأکید می‌کند که فهم پدیده‌های سیاسی نیازمند بررسی دیالکتیکی میان اندیشه و واقعیت اجتماعی است در مجموع، جریان‌شناسی سیاسی یک روش میان‌رشته‌ای و جامعه‌شناختی است که ابعاد سازمانی، گفتمانی، ایدئولوژیک و کنشی جریان‌های سیاسی را در تعامل با مناسبات اجتماعی و سیاسی تحلیل می‌کند (احمدی حاجی کلایی، ۱۳۸۷، ص. ۳۷).

۲. **اسلام سیاسی:** اسلام سیاسی مفهومی نوین است که به جریان‌ها و گفتمان‌هایی اشاره دارد که بازگشت دین به عرصه سیاست و اداره جامعه را هدف قرار داده‌اند. بر اساس دیدگاه اسلام‌گرایان، اسلام نه فقط مجموعه‌ای از باورهای فردی، بلکه نظامی جامع است که ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زندگی را دربر می‌گیرد (فوزی، ۱۳۸۸، ص. ۹۹). اسلام‌گرایی به مثابه یک گفتمان سیاسی تلاش می‌کند اسلام را در مرکز نظام اجتماعی و سیاسی قرار دهد و از طریق کسب قدرت سیاسی، ساختارها و نهادهای اجتماعی را بر مبنای گزاره‌های اسلامی شکل دهد. این جریان ضمن حفظ هویت اسلامی، به دنبال تغییر وضع موجود به سمت جامعه‌ای مطابق اصول اسلام است و مدرنیته را نفی مطلق نمی‌کند، بلکه در پی تطبیق‌گزینی آن با ارزش‌های دینی است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص. ۷۷)؛ بنابراین اسلام سیاسی محصول واکنشی به سکولاریسم است که بر جامعیت دین و ضرورت پیوند دین و حکومت تأکید دارد.

۴. جریان‌شناسی سیاسی به مثابه روش

برای درک پویایی و سیر تکاملی اسلام‌گرایی در دوره پهلوی دوم، این پژوهش از رویکرد جریان‌شناسی سیاسی بهره می‌گیرد؛ رویکردی که نه تنها به تحلیل وقایع و کنش‌های سیاسی

می‌پردازد، بلکه ارتباط میان ایدئولوژی، سازمان، کنش و هویت اجتماعی را در گذر زمان بازسازی می‌کند. این روش، با تلفیق تحلیل تاریخی، جامعه‌شناسی سیاسی و تحلیل گفتمان، امکان بازنمایی مرحله‌ای تحول جریان‌ها را فراهم ساخته و نشان می‌دهد چگونه ایده‌ها و گفتمان‌ها در تعامل با ساختار قدرت و جامعه ایرانی شکل گرفته، تداوم یافته و تغییر کرده‌اند. جریان‌شناسی سیاسی در این پژوهش بر پنج مؤلفه کلیدی استوار است:

۱. مؤلفه ایدئولوژیک: بررسی مبانی فکری، اعتقادی و هنجاری که جهت‌گیری فکری و اهداف سیاسی جریان را شکل می‌دهد؛
 ۲. مؤلفه سازمانی: تحلیل ساختار تشکیلاتی، شبکه‌های ارتباطی و شیوه سازمان‌دهی نیروها در هر مرحله از تحول جریان؛
 ۳. مؤلفه کنشی: واکاوی انواع رفتار سیاسی، استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها در تعامل با قدرت و در پاسخ به محدودیت‌ها و فرصت‌ها؛
 ۴. مؤلفه گفتمانی: مطالعه شیوه‌های معنابخشی جریان به مفاهیمی چون مشروعیت، عدالت، هویت و قدرت در چهارچوب گفتمان اسلامی؛
 ۵. مؤلفه هویتی و اجتماعی: شناسایی پایگاه اجتماعی و فرهنگی نیروهای پیرو جریان و تحلیل نحوه بسیج آنان در فرایندهای سیاسی و اجتماعی.
- با بهره‌گیری از این مؤلفه‌ها، پژوهش حاضر مسیر تحول اسلام‌گرایی را از واکنش‌های پراکنده و رادیکال فدائیان اسلام تا سازمان‌دهی و گفتمان‌سازی هیأت‌های مؤتلفه و روحانیون انقلابی بازسازی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه ایدئولوژی دینی، ساختار سازمانی و شبکه‌های اجتماعی به هم پیوسته و زمینه شکل‌گیری انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را فراهم ساخته‌اند. این روش، فراتر از توصیف صرف، چهارچوبی تحلیلی برای فهم سیر تاریخی، مرحله‌ای و عملیاتی اسلام‌گرایی در ایران معاصر ارائه می‌دهد (خرمشاد و سرپرست سادات، ۱۳۹۲، ص. ۷۸).

۵. شرایط اجتماعی - سیاسی دوره پهلوی دوم

دوره پهلوی دوم با تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی همراه بود که زمینه رشد و تحکیم جریان اسلام‌گرایی را فراهم کرد. سیاست‌های مدرنیزاسیون دولت پهلوی، مبتنی بر الگوبرداری از مدل غربی و با هدف کاهش نفوذ سنتی، به‌ویژه قدرت روحانیت، دنبال شد؛ با این حال، با مقاومت گسترده نهادهای مذهبی مواجه گردید. اصلاحات شتاب‌زده شاه، از جمله اصلاحات

ارضی، گسترش آموزش سکولار و تغییر قوانین خانواده، پایه اقتصادی و اجتماعی روحانیت را تضعیف و تقابل حکومت و این نهاد را تشدید کرد (دارابی، ۱۳۹۶، ص. ۴۳). حذف نفوذ علما در حوزه آموزش و قضا و محدودیت برخی آیین‌های مذهبی، بخشی از پروژه سکولاریزاسیون بود که از سوی روحانیت به‌عنوان تهدید هویت دینی تعبیر شد.

این سیاست‌ها، فضای دوگانه مدرنیته- سنت و سکولاریسم-دین را ایجاد کرد و جریان اسلام‌گرا را مدافع هویت دینی معرفی نمود. با سرکوب‌های ساواک و فشارهای سیاسی، انسجام جریان اسلام‌گرایی افزایش یافت و حس «خطر هویتی» در میان نیروهای مذهبی تقویت شد. شکست نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز موجب شد روحانیت به‌ضرورت سازمان‌دهی مستقل و اتکا به مرجعیت دینی پی ببرد؛ این تحولات فکری و راهبردی، زمینه‌ساز شکل‌گیری هیأت‌های مؤتلفه اسلامی و گفتمان ضد استبداد و ضد استعمار شد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص. ۲۲).

به‌طور کلی، سیاست‌های نوسازی شاه به دلیل فقدان بستر فرهنگی و مشارکت اجتماعی، نه تنها مدرنیزاسیون را محقق نکرد، بلکه جریان اسلام‌گرایی را به‌عنوان جایگزین ایدئولوژیک و سیاسی تقویت کرد. این تحولات مسیر پیچیده و پیوسته اسلام‌گرایی را از حرکت‌های پراکنده و واکنشی به جنبشی سازمان‌یافته رساند که نهایتاً منجر به انقلاب ۱۳۵۷ شد. در بخش بعدی، شش مرحله تحول فکری این جریان به تفصیل بررسی می‌شود.

۵-۱. مرحله اول: فدائیان اسلام (۱۳۳۴-۱۳۲۴)

۱. **خاستگاه فکری و ایدئولوژی:** فدائیان اسلام، به‌عنوان نخستین جریان اسلام‌گرای سازمان‌یافته در دوران پهلوی دوم، در سال ۱۳۲۴ به رهبری سید مجتبی نواب صفوی شکل گرفتند. خاستگاه فکری این گروه مبتنی بر قرائتی ایدئولوژیک از شریعت اسلامی بود که هدف اصلی آن بازگرداندن احکام اسلام به عرصه اجتماع و سیاست بود. نواب صفوی در جزوه راهنمای حقایق به‌صراحت بر جامعیت دین و ضرورت اجرای حدود شرعی تأکید کرده و هرگونه نظام سکولار را مغایر با اسلام دانسته است. این کتاب نمایانگر ایده‌ها، اهداف و آرزوهای کلی آنان است و کلیاتی از طرح حکومت اسلامی را مطرح می‌کند. راهنمای حقایق که می‌توان آن را مانیفست فدائیان اسلام نامید، از سه بخش تشکیل شده است: بخش نخست به بررسی ریشه‌های مفساد موجود در ایران و جهان می‌پردازد؛ بخش دوم به طرق اصلاح عمومی اختصاص دارد و بخش سوم شامل اختطاریه‌ای به شاه و حاکمان

است که در آن حکومت وقت ایران را غیرقانونی اعلام می‌کنند (درخشه، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۲). ایدئولوژی فدائیان اسلام بر سه اصل استوار بود: «اجرای شریعت»، «مبارزه با مفاسد اخلاقی و غرب‌زدگی» و «تشکیل حکومت اسلامی». این نگاه، نوعی بازگشت به اسلام اصیل در برابر نفوذ فرهنگ غرب و سیاست‌های سکولاریستی پهلوی بود. نواب صفوی با الهام از جنبش‌های اسلامی معاصر مانند اخوان المسلمین، بر ضرورت پیوند دین با سیاست و تأسیس دولت اسلامی تأکید داشت در بُعد گفتمانی، فدائیان اسلام با استفاده از مفاهیم «امت اسلامی»، «جهاد» و «شهادت»، چهارچوبی ایدئولوژیک برای بسیج نیروها ایجاد کردند. آن‌ها دین را نه فقط مجموعه‌ای از احکام فردی بلکه نظامی جامع برای اداره جامعه می‌دانستند. از این منظر، ایدئولوژی آنان واکنشی رادیکال به پروژه مدرنیزاسیون شاه و مظاهر غرب‌زدگی بود (افتخاری، ۱۳۸۸، ص. ۴۴). باین حال، این ایدئولوژی به دلیل تأکید بر کشف مسلحانه و حذف فیزیکی مخالفان، فاقد ظرفیت لازم برای گفتگو و تعامل سیاسی بود. همین ویژگی موجب شد که فدائیان اسلام در ساختار سیاسی پهلوی به جای نیروی مذاکره‌کننده، به عنوان یک گروه تروریستی معرفی شوند؛ امری که فضای فعالیت علنی آنان را به شدت محدود کرد.

به‌طور کلی، خاستگاه فکری فدائیان اسلام را می‌توان نخستین تلاش جدی برای بازتولید سیاست اسلامی در قالب ایدئولوژی مدرن دانست؛ تلاشی که با وجود اهمیت تاریخی آن، به دلیل ضعف نظری و فقدان راهبرد سازمانی پایدار، به سرانجام نرسید.

۲. اهداف؛ اجرای احکام اسلامی و تشکیل حکومت دینی: هدف محوری فدائیان اسلام اجرای بی‌قید و شرط احکام شریعت در سطح جامعه و دولت بود. آن‌ها معتقد بودند که تمام مشکلات ایران، اعم از فساد اخلاقی، وابستگی سیاسی و بحران اقتصادی، ناشی از فاصله گرفتن از احکام اسلامی است. بر همین اساس، نخستین بند بیانیه سیاسی این گروه، بر «تشکیل حکومت اسلامی بر پایه قرآن و سنت» تأکید می‌کند این گروه، تحقق عدالت اجتماعی را نیز در گرو حاکمیت قوانین الهی می‌دانست. از نگاه نواب صفوی، حکومت اسلامی باید ضامن اجرای حدود شرعی، مبارزه با مظاهر بی‌عفتی و مقابله با فرهنگ غربی باشد. در این چهارچوب، مفاهیمی چون «امر به معروف و نهی از منکر» به صورت نهادی برای کنترل رفتار اجتماعی و سامان‌دهی قدرت سیاسی بازتعریف می‌شد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۵).

از منظر راهبردی، هدف فدائیان اسلام صرفاً محدود به اصلاح وضع موجود نبود، بلکه آن‌ها به دنبال ایجاد یک انقلاب سیاسی - اجتماعی با محوریت اسلام بودند. نواب صفوی در سخنرانی‌های خود بارها تأکید می‌کرد که «حکومت اسلامی تنها راه نجات ملت ایران»

است. این هدف، آنان را به طور مستقیم در تقابل با رژیم پهلوی قرار داد؛ با این حال، فقدان برنامه مدون برای ساختار حکومت اسلامی یکی از چالش‌های اساسی این گروه به شمار می‌رفت. اگرچه آن‌ها شعار تشکیل حکومت اسلامی را مطرح کردند؛ با وجود این، در ارائه مدل حکمرانی و تعیین نحوه عملکرد نهادهای سیاسی و اقتصادی با ابهام جدی مواجه بودند. این ضعف نظری ظرفیت بسیج اجتماعی بلندمدت آنان را کاهش می‌داد (افتخاری، ۱۳۸۸، ص. ۴۷).

۳. روش‌ها؛ مبارزه مسلحانه و ترورهای سیاسی: مهم‌ترین ویژگی عملیاتی فدائیان اسلام، انتخاب روش‌های خشونت‌آمیز برای تحقق اهداف سیاسی بود. این گروه معتقد بود که در برابر نظام «طاغوتی» پهلوی تنها راه، اقدام قهرآمیز و حذف فیزیکی عناصر فاسد است. از این رو، ترورهای سیاسی به عنوان ابزار اصلی مبارزه در دستور کار قرار گرفت. از جمله اقدامات شاخص فدائیان اسلام می‌توان به ترور احمد کسروی (۱۳۲۴)، قتل عبدالحسین هژیر، وزیر دربار (۱۳۲۸) و ترور سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت (۱۳۲۹) اشاره کرد. این اقدامات، هرچند در کوتاه‌مدت فضای سیاسی را ملتهب ساخت؛ با وجود این، به دلیل فقدان حمایت گسترده مردمی نتوانست رژیم پهلوی را متزلزل کند.

از منظر ایدئولوژیک، این گروه ترور را «جهاد مقدس» تعبیر می‌کرد و آن را بخشی از وظیفه شرعی برای «امر به معروف و نهی از منکر» می‌دانست. چنین نگرشی، مشروعیت خشونت را در گفتمان اسلام‌گرایی نهادینه کرد و به الگوی برخی گروه‌های بعدی تبدیل شد. با این حال، رویکرد مسلحانه فدائیان اسلام، پیامدهای منفی جدی به همراه داشت. این روش موجب شد حکومت بهانه لازم برای سرکوب جریان‌های مذهبی را بیابد و حتی برخی روحانیون میانه‌رو نیز از این گروه فاصله بگیرند. همچنین ماهیت خشونت‌آمیز اقدامات آنان، امکان تعامل با سایر نیروهای سیاسی را از بین برد. با وجود محدودیت‌ها، فدائیان اسلام دارای نقاط قوتی بودند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. نخستین نقطه قوت، توانایی ایجاد گفتمان بازگشت به اسلام در فضای سیاسی ایران بود. این گروه با طرح شعار «حکومت اسلامی»، زمینه طرح ایده ولایت فقیه در دهه‌های بعد را فراهم ساخت. دومین مزیت، جسارت در کنش سیاسی بود. در شرایطی که اکثر نیروهای مذهبی به فعالیت‌های فرهنگی محدود بودند، فدائیان اسلام با ورود به عرصه عمل انقلابی، نشان دادند که دین می‌تواند نیرویی برای تغییر سیاسی باشد. این اقدام، مرز میان اسلام سنتی و اسلام سیاسی را برجسته کرد. سومین ویژگی مثبت این گروه، شبکه‌سازی اولیه میان روحانیون جوان و نیروهای متدین شهری بود. هرچند این شبکه محدود

و غیررسمی بود؛ با این حال، تجربه تشکیلاتی ارزشمندی برای نسل بعدی اسلام‌گرایان ایجاد کرد (جعفریان، ۱۳۸۷، صص ۱۸۲-۱۸۳).

۲-۵. مرحله دوم: روحانیت سیاسی و کاشانی (۱۳۳۲-۱۳۲۰)

۱. **خاستگاه فکری و ایدئولوژی:** روحانیت سیاسی در ایران معاصر، به‌ویژه با ظهور سید ابوالقاسم کاشانی، نمونه‌ای از بازگشت فعالانه دین به عرصه سیاست بود. کاشانی با تجربه حضور در نهضت اسلامی عراق و شناخت نقش دین در کنش اجتماعی، از سال ۱۳۲۰ وارد صحنه سیاسی ایران شد و رهبری فعالیت‌های سیاسی روحانیت را بر عهده گرفت. خاستگاه فکری او مبتنی بر قرائتی دینی و جامع از اسلام بود که تنها به عبادات فردی محدود نمی‌شد، بلکه دین را به‌عنوان عامل مشروعیت‌بخش و راهنمای عمل سیاسی در جامعه تلقی می‌کرد. او باور داشت که استقلال و عدالت اجتماعی ایران بدون حضور فعال روحانیت و اجرای احکام اسلام در سطح سیاست ممکن نیست. در این چهارچوب، دین نه تنها ابزار اخلاقی، بلکه پایه‌ای برای ساختار قدرت و مشروعیت سیاسی بود (عمید زنجانی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۲).

کاشانی با الهام از تجربه‌های گذشته جریان‌های مذهبی و توجه به مشکلات ملی ایران، تلاش داشت بین مکتب دینی و مطالبات سیاسی ملی پیوند برقرار کند. گفتمان او مفاهیمی چون «استقلال»، «عدالت» و «ضد استعمار» را با آموزه‌های اسلامی پیوند زد و بدین ترتیب، نهضت ملی شدن نفت را به یک پروژه دینی-سیاسی تبدیل نمود این دیدگاه، استمرار گفتمان بازگشت به اسلام فدائیان اسلام را در قالب کنش جمعی و ملی تثبیت کرد.

۲. **اهداف؛ احیای نقش دین در سیاست و استقلال ملی:** هدف اصلی کاشانی، بازگرداندن روحانیت به عرصه سیاست ملی و مقابله با سلطه استعمار و استبداد بود. نهضت ملی شدن نفت، هرچند به ظاهر اقتصادی و سیاسی تلقی می‌شد، در عمل بستری برای تحقق این هدف فراهم ساخت. کاشانی با بسیج اجتماعی و مشروعیت‌بخشی دینی به جنبش، نشان داد که دین می‌تواند محور عمل سیاسی و اجتماعی شود. از منظر راهبردی، اهداف او محدود به مسائل اقتصادی نبود؛ بلکه تلاش داشت استقلال کشور، عدالت اجتماعی و بازسازی مشروعیت دینی در سیاست را هم‌زمان محقق سازد. او باور داشت که تحقق عدالت و مبارزه با استعمار تنها در چهارچوب گفتمان اسلامی ممکن است و برای این منظور، روحانیت باید به‌صورت فعال و مستقل عمل کند (جعفریان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲).

۳. **روش‌ها؛ بسیج اجتماعی و ائتلاف‌های راهبردی:** کاشانی برای تحقق اهداف خود از ابزارهای متنوعی بهره گرفت. نخست با صدور بیانیه‌ها و ایراد سخنرانی‌های عمومی، مردم را به حمایت از ملی شدن نفت و مقابله با استعمار فراخواند و از این طریق بسیج اجتماعی ایجاد کرد. دوم او ائتلاف‌هایی میان روحانیون، بازار و گروه‌های ملی‌گرا برقرار کرد تا مشروعیت مذهبی و نفوذ اجتماعی جنبش تقویت شود. این ائتلاف سبب شد که شعار «قطع دست بیگانگان از منابع ملی» به یک مطالبه فراگیر تبدیل گردد. حضور کاشانی در کنار محمد مصدق، مشروعیت دینی و پشتوانه مردمی برای نهضت فراهم ساخت و باعث شد تجمعات و راهپیمایی‌ها با حمایت مستقیم او برگزار شود (دارابی، ۱۳۹۶، ص. ۴۶).

روش دیگر کاشانی، بهره‌گیری از شبکه‌های روحانیت و بازار برای تأمین مالی و سازمان‌دهی فعالیت‌ها بود. این اقدام نشان داد که روحانیت می‌تواند نیرویی مؤثر در سیاست ملی باشد و تجربه همکاری و اختلاف با جبهه ملی، اهمیت استقلال و سازمان‌دهی مستقل جریان‌های مذهبی را به وضوح نشان داد. بدین ترتیب، گفتمان اسلام‌گرایی از شکل نظری فدائیان اسلام، به یک کنش عملی و جمعی برای بسیج مردم و ایجاد تشکیلات مستقل تبدیل شد.

به‌طور کلی، مرحله حضور کاشانی در نهضت ملی نقطه عطفی در تاریخ روحانیت سیاسی ایران محسوب می‌شود. او با تلفیق مشروعیت دینی و کنش سیاسی فعال نشان داد که دین می‌تواند هم‌زمان مبنای اخلاقی، هویتی و سیاسی داشته باشد و زمینه‌ساز شکل‌گیری جریان‌های اسلام‌گرای منسجم در دهه‌های بعد گردد. تجربه کاشانی، نقش حلقه واسط میان فدائیان اسلام و هیأت‌های مؤتلفه اسلامی را ایفا کرد و مبنای نظری و عملی جریان‌های اسلام‌گرای دهه چهل را فراهم ساخت (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص. ۲۸).

۳-۵. **مرحله سوم: بروجردی و اقدامات او در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۰-۱۳۲۵)**

۱. **خاستگاه فکری و ایدئولوژی:** بروجردی با انتقال مرجعیت شیعه پس از رحلت سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۳۲۵، پایه‌های بازگشت فعال روحانیت به عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی در ایران را بنا نهاد. او بر این باور بود که دین باید نقش بنیادی در هدایت جامعه و تثبیت ارزش‌های اخلاقی ایفا کند؛ با این حال، این نقش نه به شکل کنش مستقیم سیاسی، بلکه از طریق تقویت نهادهای دینی و مرجعیت عملی تحقق می‌یابد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۰). بروجردی با استقرار در قم، تلاش کرد حوزه علمیه را به مرکز ثقل علمی جهان تشیع تبدیل کند و با اصلاح برنامه‌های آموزشی و تربیت مجتهدان برجسته، ظرفیت علمی و اجتماعی روحانیت را افزایش

دهد. این اقدام، پایه‌ای برای ایجاد نسلی از روحانیون توانمند و آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی فراهم کرد که بعدها در نهضت اسلامی نقش آفرین شدند.

از منظر ایدئولوژیک، بروجردی معتقد بود که تقویت مرجعیت واحد و انسجام روحانیت، تنها راه مقابله مؤثر با پروژه‌های سکولاریستی حکومت پهلوی است. او بر حفظ استقلال فکری حوزه و ایجاد شبکه‌ای منسجم از علما و روحانیون تأکید داشت تا قدرت نرم روحانیت در برابر فشارهای سیاسی افزایش یابد. این نگرش، پیوند نهادی میان دین و جامعه را تحکیم کرد و زمینه‌ساز حضور سازمان‌یافته روحانیت در عرصه‌های اجتماعی شد (دارابی، ۱۳۹۶، ص. ۶۲).

۲. اهداف؛ حفظ قدرت نرم روحانیت و انسجام اجتماعی: هدف اصلی بروجردی، تحکیم نهادهای دینی و تقویت مرجعیت شیعه بود. او می‌کوشید پراکندگی‌های درونی حوزه را از میان بردارد؛ زیرا باور داشت انسجام روحانیت، پشتوانه‌ای برای حفظ ارزش‌های دینی و مقابله با سیاست‌های سکولاریستی حکومت پهلوی است (جعفریان، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۵). در بُعد اجتماعی نیز می‌خواست حوزه علمیه قم نسلی از روحانیون تربیت کند که از نظر علمی توانمند و از نظر اجتماعی و سیاسی آگاه باشند. از نگاه او، ورود مستقیم به عرصه سیاست بدون سازمان‌دهی کافی، می‌توانست جایگاه روحانیت را تضعیف کند (پارسانیا، ۱۳۷۷، ص. ۲۸۷).

۳. روش‌ها؛ دیپلماسی نرم، تقویت حوزه و تعامل فراملی: بروجردی برای دستیابی به اهداف خود، از روش‌های غیرمستقیم و مبتنی بر دیپلماسی نرم بهره گرفت. نخست، با تقویت حوزه علمیه قم از طریق اصلاح برنامه‌های آموزشی و تربیت مجتهدان برجسته، پایگاه فکری و اجتماعی روحانیت را مستحکم کرد. دوم، با اتخاذ رویکرد میانه‌روانه در قبال حکومت پهلوی، تلاش نمود محدودیت‌های مذهبی را کاهش دهد و از تعرض مستقیم حکومت به حوزه جلوگیری کند (افتخاری، ۱۳۸۸، ص. ۵۲). او با ارسال نامه‌ها و پیام‌هایی به شاه، نسبت به سیاست‌های فرهنگی هشدار داد و از جمله با کشف حجاب و اصلاحات ارضی مخالفت کرد، بدون آنکه وارد تقابل مستقیم شود. این سیاست باعث حفظ حداقل‌های دینی در ساختار اجتماعی شد و حوزه علمیه قم را در شرایط حساس تاریخی مصون نگه داشت.

سومین روش بروجردی، توسعه روابط بین‌المللی شیعه و تقریب مذاهب بود. او با رهبران الازهر مصر و دیگر نهادهای اسلامی ارتباط برقرار کرد و تلاش نمود حوزه علمیه قم را به‌عنوان مرجعیت علمی فراملی معرفی کند. این سیاست هم اهداف ایدئولوژیک (کاهش شکاف‌های مذهبی و ایجاد جبهه متحد اسلامی) و هم اهداف سیاسی (ارتقای جایگاه مرجعیت

در جهان اسلام) را دنبال می‌کرد. اگرچه برخی منتقدان معتقد بودند تمرکز بر تقریب مذاهب ممکن است به مسائل داخلی و مبارزه مستقیم با پهلوی توجه کافی نداشته باشد؛ با این حال، این تجربه الگویی برای سیاست خارجی انقلاب اسلامی در دهه‌های بعد شد (جعفریان، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۰).

به‌طور کلی، بروجردی با ترکیب تقویت نهادهای دینی، انسجام مرجعیت، دیپلماسی نرم و تعامل فراملی، توانست جایگاه روحانیت را در جامعه ایران تثبیت کند و بستری فراهم آورد تا جریان‌های اسلام‌گرای فعال در دهه‌های بعد، با اتکا به مرجعیت و ظرفیت اجتماعی، کنش‌های سیاسی و اجتماعی مؤثر داشته باشند.

۴-۵. مرحله چهارم: امام خمینی و اقدامات او در دوره پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۴۰)

۱. **خاستگاه فکری و تحول مسیر از اصلاح‌گری به انقلابی‌گری:** امام خمینی در ابتدای ورود به عرصه سیاسی ایران، دیدگاهی اصلاحی و مبتنی بر حفظ دین در ساختار اجتماعی داشت. او ابتدا بر ضرورت اصلاح رفتارهای حکومت پهلوی و بازگرداندن دین به عرصه سیاست تأکید می‌کرد و هدفش ایجاد تغییرات گام‌به‌گام و جلوگیری از انحراف جامعه از ارزش‌های اسلامی بود این نگرش اصلاحی، برخلاف فدائیان اسلام، بر تأکید بر نقش مردم و سازمان‌دهی اجتماعی بدون اقدام خشونت‌آمیز استوار بود و تلاش داشت با ابزارهای فرهنگی و دینی، حداقل‌های دینی در ساختار حکومت حفظ شود.

با گذر زمان و مواجهه مستقیم با سیاست‌های سکولاریستی و سرکوب حکومت پهلوی، امام خمینی مسیر فکری و عملی خود را به سمت گفتمان انقلابی و نظام‌سازی اسلامی تغییر داد. او دریافت که اصلاحات محدود و اقدامات جزئی، قدرت رژیم پهلوی را کاهش نمی‌دهد و برای تحقق اهداف اسلامی، راهی جز مقابله سازمان‌یافته و ایجاد جنبش اجتماعی فراگیر وجود ندارد این تحول مسیر، منجر به ارائه نظریه ولایت فقیه شد که نه تنها اصلاحگری، بلکه جایگزینی کامل ساختار سیاسی موجود با حکومتی مبتنی بر اسلام را هدف گرفت (جمشیدی، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۳).

۲. **اهداف؛ از اصلاح محدود تا تأسیس حکومت اسلامی:** در مرحله اصلاحی، امام تلاش داشت با بسیج مردم، محدودیت‌های دینی را در چهارچوب موجود کاهش دهد و زمینه را برای تغییر تدریجی فراهم کند؛ با این حال، پس از تجربه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و مواجهه با محدودیت‌هایی که از سوی حکومت اعمال شد، اهداف او دچار تحول گردید و استقرار حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه به‌عنوان هدف محوری قرار گرفت (جعفریان،

۱۳۸۷، ص. ۱۸۹). این تغییر هدف، عملاً حرکت از اصلاحات جزئی به انقلاب سیاسی و اجتماعی با محوریت دین را نشان می‌دهد.

۳. **روش‌ها؛ از اصلاح اجتماعی به بسیج و سازمان‌دهی انقلابی:** روش‌های امام نیز با تغییر هدف همراه شد. در مرحله اصلاحی، او به سازمان‌دهی شبکه‌های اجتماعی و بهره‌گیری از ابزارهای فرهنگی و دینی برای اصلاح و حفظ حداقل‌های دینی در جامعه اتکا داشت. پس از حرکت به سمت انقلاب، این روش‌ها گسترش یافت و شامل بسیج گسترده مردمی، ایجاد ائتلاف میان طبقات مختلف و سازمان‌دهی شبکه‌های هیأت‌های مذهبی و حوزه‌ها برای تحقق حرکت جمعی وسیع شد. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و ادامه فعالیت‌های امام پس از تبعید، نمونه‌های عینی از اجرای این روش‌های انقلابی هستند (دارابی، ۱۳۹۶، ص. ۷۳).

حرکت انقلابی امام با بهره‌گیری از حوزه علمیة نجف و ارتباطات فراملی، نهضت اسلامی را به جنبشی ملی و بین‌المللی تبدیل کرد. او توانست با ارسال پیام‌ها، نوارهای سخنرانی و برقراری ارتباط با علمای شیعه و جریان‌های اسلامی منطقه، پیوند خود را با بدنه نهضت در ایران حفظ کرده و استمرار بسیج مردمی را ممکن سازد. این شبکه‌سازی و ارتباطات گسترده، به‌عنوان ابزار عملی تحقق اهداف انقلابی او عمل کرد و به وی امکان داد مسیر اصلاحی اولیه خود را به کنشی جمعی و سازمان‌یافته تبدیل کند. در نتیجه، نهضت اسلامی ایران به مرحله‌ای رسید که در آن، اصلاحات محدود جای خود را به انقلابی اجتماعی و سیاسی با محوریت دین و استقرار حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه داد و گفتمان اسلام‌گرایی به اوج رشد و انسجام دست یافت (افتخاری، ۱۳۸۸، ص. ۶۹).

۵-۵. مرحله پنجم: هیأت‌های مؤتلفه اسلامی (۱۳۴۲ به بعد)

۱. **خاستگاه فکری و شکل‌گیری مؤتلفه:** هیأت‌های مؤتلفه اسلامی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شکل گرفتند و نقش واسط میان روحانیت مرجع، بازار و نیروهای مذهبی جوان را ایفا کردند. این گروه از ادغام سه جریان شامل هیأت‌های مؤمنین بازار، انجمن‌های اسلامی اصناف و برخی عناصر جوان مذهبی ایجاد شد و پیوند فکری عمیقی با امام خمینی داشت. مؤتلفه مشروعیت فکری و هویتی خود را از فتاوی امام کسب می‌کرد و مبارزات خود را در چهارچوب نهضت اسلامی تعریف نمود. خاستگاه این گروه، بر ضرورت مقابله با سلطه استبداد و استعمار و پیوند میان دین و سیاست تأکید داشت و درعین حال، تلاش می‌کرد مشروعیت اقدامات سیاسی خود را بر مبنای آموزه‌های فقهی مستحکم کند.

۲. **اهداف و مأموریت‌ها:** مأموریت مؤتلفه در گام نخست، حمایت از نهضت امام خمینی و مقابله با سیاست‌های رژیم پهلوی بود. این اهداف در طول زمان تحول یافت؛ پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد و بسته شدن امکان اعتراض خیابانی، مؤتلفه بر اقدامات هدفمند و قهرآمیز متمرکز شد تا ضمن حفظ مشروعیت دینی، ضربات عملی به ساختار سیاسی رژیم وارد کند. اهداف گروه شامل تقویت جنبش اسلامی، مشروعیت‌بخشی به مبارزه مسلحانه و ایجاد حلقه ارتباط میان بدنه اجتماعی مذهبی، بازار و روحانیت بود. مؤتلفه با انتخاب ترورهای هدفمند، همچون ترور نخست‌وزیر حسنعلی منصور، راهبرد عملی خود را بر اساس تحلیل اقتدارگرایی رژیم و ناکارآمدی روش‌های مسالمت‌آمیز تنظیم نمود.

۳. **روش‌ها و تاکتیک‌ها:** روش‌های مؤتلفه ترکیبی از آموزه‌های سنتی و الزامات مدرن بود. در عمل، این گروه از سازمان‌دهی تشکیلاتی، تقسیم وظایف، ارتباطات مخفی و شبکه‌سازی شهری بهره می‌برد تا اقدامات هدفمند خود را به‌طور مؤثر اجرا کند (جعفریان، ۱۳۸۷، ص. ۲۲۸). در حوزه فرهنگی و تبلیغاتی نیز، مؤتلفه از ابزارهای مدرن مانند اعلامیه‌های چاپی و ارتباطات مخفی برای ترویج پیام اسلامی استفاده می‌کرد و آموزه‌های دینی را با مفاهیمی مانند مبارزه با امپریالیسم و استقلال اقتصادی تلفیق نمود. این ترکیب سنت و مدرنیته، امکان جذب هم‌زمان بازاریان سنتی و جوانان تحصیل‌کرده را فراهم آورد و به مؤتلفه هویتی فراتر از یک گروه تروریستی صرف داد (دارابی، ۱۳۸۸، ص. ۸۵؛ افتخاری، ۱۳۸۸، ص. ۷۸).

از منظر ایدئولوژیک، مؤتلفه بر اجرای کامل شریعت و تحقق ولایت‌فقیه تأکید داشت و تلاش می‌کرد تمامی اقدامات سیاسی و نظامی خود را در چهارچوب فقهی مشروعیت‌بخشی کند. این رویکرد، گروه را به نخستین نمونه اسلام‌گرایی نیمه مدرن تبدیل نمود که هم مشروعیت دینی داشت و هم توانایی تشکیلاتی لازم برای سازمان‌دهی مبارزه سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کرد. تجربه مؤتلفه الگویی از اسلام سیاسی ارائه کرد که تلفیقی از سازمان‌دهی مدرن و مشروعیت دینی بود؛ این گروه ضمن حمایت از نهضت امام خمینی، توانست شبکه‌های ارتباطی میان نیروهای مذهبی و اجتماعی ایجاد کند و مسیر نهادسازی اسلام‌گرایی در دهه‌های بعد را هموار سازد. اقدامات مؤتلفه، با وجود محدودیت‌های سیاسی و سرکوب حکومت پهلوی، موجب تقویت روحیه مبارزاتی و مشروعیت‌بخشی به کنش‌های هدفمند مذهبی شد و نقش مهمی در تداوم جریان اسلام‌گرایی سازمان‌یافته در ایران ایفا کرد.

۵-۶. مرحله ششم: روحانیون انقلابی در دوره بهلولی دوم

۱. **خاستگاه فکری و شکل‌گیری جریان روحانیون انقلابی:** با نزدیک شدن به دهه پنجاه، جریان اسلام‌گرایی در ایران وارد مرحله‌ای نو شد. روحانیون جوان و میانسال، تحت تأثیر آموزه‌های امام خمینی، دریافتند که مبارزه پراکنده و اصلاحات جزئی قادر به مقابله با استبداد و سلطه خارجی نیست. این گروه با پیوند آموزه‌های دینی با ضرورت عدالت اجتماعی و مبارزه با استبداد و استعمار، خاستگاه فکری خود را شکل دادند. روحانیون انقلابی بر این باور بودند که دین تنها زمانی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در نجات جامعه ایفا کند که پیوند عمیقی با سیاست و اجتماع داشته باشد و اصلاحات محدود نمی‌تواند از عقب‌ماندگی و وابستگی کشور جلوگیری کند. این نگرش پایه و اساس گفتمان اسلام‌گرای سازمان‌یافته در دهه پنجاه شد و مسیر فکری امام خمینی را در عرصه عمل تعمیق کرد.

۲. **اهداف:** از استمرار مبارزه تا ایجاد هژمونی گفتمان اسلامی: اهداف این جریان متأثر از تجربه سرکوب قیام ۱۵ خرداد، شکل گرفت. هدف اولیه روحانیون انقلابی، استمرار مبارزه و حفظ نهضت امام خمینی در شرایط محدودیت سیاسی و سرکوب بود. با پیشرفت فعالیت‌ها و گسترش شبکه‌های ارتباطی، اهداف به سمت ایجاد هژمونی گفتمان اسلامی، ترویج عدالت اجتماعی و بسیج گسترده مردمی تغییر یافت. شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نمود عملی این اهداف بود و تلاش می‌شد تا انقلاب سیاسی و اجتماعی با محوریت دین و حکومت اسلامی تحقق یابد.

۳. **روش‌ها و تاکتیک‌ها:** از شبکه‌سازی سازمانی تا تولید گفتمان انقلابی: روحانیون انقلابی برای تحقق اهداف خود، روش‌های سازمانی و تبلیغی متنوعی به کار گرفتند. آن‌ها شبکه‌های مخفی و نیمه مخفی در مساجد، حوزه‌ها و بازار ایجاد کردند که علاوه بر نشر اعلامیه‌ها و پیام‌های امام خمینی، در سازمان‌دهی اعتصابات، جمع‌آوری کمک‌های مالی و ارتباط میان مراکز شهری و شهرستان‌ها نقش داشت. این شبکه‌ها، حرکت پراکنده و هیأتی را به مبارزه مداوم و برنامه‌ریزی شده تبدیل نمودند و امکان همگرایی میان نسل جدید روحانیون با دانشجویان، اصناف و اقشار اجتماعی مختلف را فراهم کردند.

در بُعد فرهنگی و تبلیغاتی، روحانیون از ترکیبی از ابزارهای سنتی و مدرن بهره گرفتند. آن‌ها از منبر و مراسم مذهبی برای انتقال پیام دینی و اخلاقی استفاده می‌کردند و هم‌زمان اعلامیه‌های چاپی، نوارهای سخنرانی و شبکه‌های ارتباطی را به کار می‌گرفتند تا پیام نهضت به سرعت در سراسر کشور منتشر شود. این تنوع در روش‌ها، پیوند میان دین و عدالت اجتماعی را به‌عنوان

محور گفتمان انقلابی تثبیت کرد. هم‌زمان، نقد گفتمان‌های رقیب - اعم از ملی‌گرایی سکولار و مارکسیسم - و برجسته‌سازی اسلام به‌عنوان راه‌حل جامع مشکلات کشور، مشروعیت ایدئولوژیک لازم برای انقلاب را فراهم آورد و زمینه را برای بسیج گسترده مردمی و شکل‌گیری یک جریان سازمان‌یافته فراهم ساخت (بروجردی، ۱۳۷۷، ص. ۱۳۲؛ حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ص. ۴۲). در دههٔ چهل و پنجاه، روحانیون انقلابی با الهام از آموزه‌های امام خمینی، اهدافی فراتر از مبارزه صرف را دنبال کردند. آن‌ها با استفاده از روش‌های سازمان‌یافته، شبکه‌سازی گسترده، تبلیغ مؤثر و تولید گفتمان، توانستند نهضت اسلامی را از یک حرکت محلی و پراکنده، به جریان ملی و سازمان‌یافته تبدیل کنند. این دوره، نقطهٔ اوج تکوین فکری و عملی جریان اسلام‌گرا بود و نهایتاً در سال ۱۳۵۷ به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید.

۶. مدل مفهومی مرحله‌ای سیر تحول اسلام‌گرایی در دورهٔ پهلوی دوم

سیر تکاملی اسلام‌گرایی در دورهٔ پهلوی دوم، از حرکت‌های اعتراضی فردی و پراکنده تا شکل‌گیری جنبش نهادمند و آماده‌سازی انقلاب اسلامی، در شش مرحله قابل تحلیل است. هر مرحله با نمایندگان شاخص، خاستگاه فکری، اهداف و روش‌های عملیاتی معرفی شده است تا تغییرات راهبردی و ایدئولوژیک جریان اسلام‌گرا در بستر تاریخی روشن شود.

دوره زمانی	نماینده اصلی	خاستگاه فکری	اهداف	روش‌ها و تاکتیک‌ها	ویژگی‌های کلیدی	گفتمان مسلط
۱۳۲۴ - ۱۳۳۴	فدائیان اسلام	اسلام سیاسی، رادیکال، مقابله با فساد و غرب‌زدگی	اجرای احکام اسلام و حذف فیزیکی عناصر رژیم	کنش اعتراضی فردی، ترور هدفمند و اقدامات محدود بدون ساختار سازمانی	فاقد تشکیلات منسجم، حرکت پراکنده و واکنشی	اجرای احکام اسلام و نفی غرب‌زدگی
۱۳۲۹ - ۱۳۳۲	کاشانی	پیوند دین و سیاست ملی و روحانیت فعال در صحنهٔ سیاسی	تقویت نقش دین در سیاست ملی و مقابله با استبداد و استعمار	بسیج مردمی، ائتلاف با جبهه ملی و فعالیت‌های سیاسی و تبلیغی	تلاش برای همگرایی میان دین و ملیت و حضور در نهضت ملی	دین و ملیت، ضد استبداد و ضد استعمار
۱۳۲۵ - ۱۳۴۰	بروجردی	تقویت حوزه‌های علمی، مرجعیت واحد و محافظه‌کاری در سیاست	حفظ دین، ایجاد زیرساخت‌های آموزشی و اجتماعی برای آینده	مدیریت حوزه‌ها، تعامل محتاطانه با حکومت و تربیت روحانیون	تمرکز بر نهادینه‌سازی قدرت نرم دینی و ایجاد شبکه حوزه‌ای	حفظ دین و زیرساخت‌سازی برای آینده

دوره زمانی	نماینده اصلی	خاستگاه فکری	اهداف	روش‌ها و تاکتیک‌ها	ویژگی‌های کلیدی	گفتمان مسلط
۱۳۴۲-۱۳۴۱	امام خمینی	تحول از اصلاحگری محدود به انقلابی‌گری و جامعیت دین	از اصلاح محدود تا تأسیس حکومت اسلامی بر پایه ولایت فقیه	سازمان‌دهی شبکه‌های اجتماعی، بسیج گسترده مردمی، ائتلاف میان طبقات مختلف و شبکه هیأت‌های مذهبی و حوزه‌ها	قیام ۱۵ خرداد، نظریه ولایت فقیه، حرکت از اصلاحگری به انقلاب و گسترش شبکه ارتباطی ملی و فراملی	جامعیت دین، حاکمیت الهی و حکومت اسلامی
۱۳۴۲ به بعد	هیأت‌های مؤتلفه اسلامی	پیوند سنت دینی با الزامات سازمان‌دهی مدرن	حمایت از نهضت امام خمینی، حذف فیزیکی دشمنان و آماده‌سازی حرکت جمعی	سازمان‌دهی نیمه مدرن، تقسیم وظایف، شبکه‌سازی شهری، ترور هدفمند با مشروعیت فقهی و بهره‌گیری از ابزارهای مدرن تبلیغی	تلفیق سنت و مدرنیته، ایجاد حلقه واسط میان بازار، روحانیت و بدنه اجتماعی و فعالیت تشکیلاتی	تلفیق سنت با سازمان‌دهی مدرن
۱۳۵۷-۱۳۵۰	روحانیون انقلابی	آموزه‌های امام خمینی، پیوند دین، عدالت اجتماعی و مبارزه با استبداد	آماده‌سازی انقلاب، تولید گفتمان انقلابی و بسیج اقشار مختلف	شبکه‌سازی گسترده، ایجاد سازمان‌های نیمه مخفی، تبلیغ سنتی و مدرن، گسترش گفتمان عدالت و استقلال و هماهنگی با بازار و دانشگاه	تبدیل مبارزات پراکنده به جنبش ملی و نهادمند و همگرایی اقشار مختلف	استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی

این مدل نشان می‌دهد که جریان اسلام‌گرایی در دوران پهلوی دوم، روندی تکاملی و مرحله‌ای داشته است. در مراحل اولیه، فدائیان اسلام با اقدامات اعتراضی فردی و هدفمند فعالیت می‌کردند و فاقد ساختار سازمانی بودند. با ورود روحانیت سیاسی، دین تلاش شد تا با سیاست ملی پیوند بخورد، هرچند تجربه کودتای ۲۸ مرداد محدودیت‌های این رویکرد را آشکار ساخت. مرحله سوم با تمرکز بر بروجدی، بر تقویت مرجعیت و زیرساخت‌های آموزشی و حوزه‌ای تأکید داشت تا قدرت نرم دینی حفظ شود. ورود امام خمینی در مرحله چهارم، مسیر اصلاحی محدود را به انقلاب سازمان‌یافته تبدیل کرد؛ روش‌ها شامل بسیج توده‌ای، شبکه‌سازی و سازمان‌دهی هیأت‌ها بود که زمینه را برای ولایت فقیه و استقرار حکومت اسلامی هموار ساخت. تشکیل هیأت‌های مؤتلفه در مرحله پنجم، نمونه‌ای از سازمان‌یابی نیمه مدرن و تلفیق سنت با ابزارهای مدرن بود. این گروه ضمن انجام ترورهای هدفمند و مشروعیت‌بخشی دینی، حلقه‌های ارتباطی میان بازار، روحانیت و بدنه اجتماعی مذهبی ایجاد کرد. درنهایت، مرحله

ششم با ظهور روحانیون انقلابی، شبکه‌سازی گسترده، تولید گفتمان عدالت‌خواهانه و بسیج عمومی، بستر نظری و عملی انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم ساخت. این سیر تحول، عبور اسلام‌گرایی از حرکت پراکنده و فردی به جنبش نهادمند و فراگیر را به روشنی نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تحلیل تاریخی و جریان‌شناسانه تحولات اسلام‌گرایی در دوره پهلوی دوم نشان می‌دهد که این جریان مسیری پیچیده اما پیوسته را از حرکت‌های پراکنده و واکنشی به سمت جنبشی سازمان‌یافته، نهادمند و دارای پشتوانه فقهی طی کرده است. در آغاز، گروه‌هایی مانند فدائیان اسلام با رویکردی رادیکال و مبتنی بر مبارزه مسلحانه، بر اجرای احکام اسلامی و مقابله با نفوذ غرب متمرکز بودند. این اقدامات، اگرچه از نظر انگیزه و شور انقلابی اهمیت داشت؛ اما به دلیل فقدان چهارچوب نظری، ساختار تشکیلاتی منسجم و راهبرد جامع، توان تأثیرگذاری بلندمدت بر نظام سیاسی را نداشت.

با ورود روحانیت سیاسی به صحنه، به‌ویژه کاشانی در نهضت ملی نفت، جریان اسلام‌گرا دریافت که صرف واکنش به سیاست‌های سکولاریستی کافی نیست. در این مرحله، ضرورت پیوند دین با سیاست ملی، بسیج مردمی و ایجاد گفتمان منسجم آشکار شد. این تجربه، بازتعریف نقش روحانیت در عرصه عمومی و ضرورت سازمان‌دهی فعالیت‌ها را به جریان اسلام‌گرا آموخت و مسیر شکل‌گیری ساختارهای نیمه مدرن را هموار کرد.

دهه چهل و شکل‌گیری هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، نقطه عطفی در تکامل اسلام‌گرایی بود. مؤتلفه با تلفیق سنت و مدرنیته، استفاده از ابزارهای تشکیلاتی و ارتباطی مدرن و پیوند با مرجعیت امام خمینی، توانست ایدئولوژی اسلامی را به یک نیروی سیاسی و سازمان‌یافته تبدیل کند. این مرحله نشان داد که مشروعیت دینی، همراه با سازمان‌دهی دقیق و تقسیم وظایف، امکان بسیج مؤثر اجتماعی و تحقق اهداف سیاسی را فراهم می‌آورد.

مرحله ششم با ظهور روحانیون انقلابی و شبکه‌سازی گسترده، جریان اسلام‌گرایی را به مرحله نهادسازی و آماده‌سازی برای انقلاب رساند. تولید گفتمان مبتنی بر عدالت اجتماعی، استقلال، آزادی و حاکمیت دینی، ایجاد هماهنگی میان حوزه‌ها، هیأت‌ها و بازار و بسیج اقشار مختلف جامعه، زمینه تحقق انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را فراهم کرد. این مرحله نشان داد که ترکیب ایده‌ها و ارزش‌های دینی با ابزارهای مدرن و شبکه‌های اجتماعی گسترده، شرط اساسی موفقیت جریان اسلام‌گرا در شرایط اقتدارگرایانه و مدرنیزاسیون آمرانه رژیم پهلوی بود. سیر تکاملی

اسلام‌گرایی در این دوره را می‌توان در سه محور تحلیلی خلاصه کرد:

- دوره کنش‌های واکنشی و فردی با محوریت فدائیان اسلام و تمرکز بر حذف فیزیکی عناصر رژیم، فاقد پشتوانه نظری و تشکیلاتی؛

- دوره پیوند دین با سیاست ملی و بازتعریف جایگاه روحانیت در جریان نهضت ملی با نقش‌آفرینی کاشانی که ضرورت برنامه‌ریزی سازمانی و گفتمان‌سازی را نشان داد؛

- دوره سازمان‌دهی، گفتمان‌سازی و نهادسازی که با هیأت‌های مؤتلفه اسلامی، روحانیون انقلابی و رهبری امام خمینی تحقق یافت و توانست انقلاب را به نقطه اوج برساند.

این روند نشان می‌دهد که تجربه‌های گذشته، از جمله کنش‌های پراکنده، ترورهای فردی و بسیج محدود اجتماعی، به چهارچوبی نظری و نهادمند تبدیل شد که امکان بسیج گسترده مردمی و پیروزی انقلاب را فراهم کرد. علاوه بر این، بازتعریف نسبت سنت و مدرنیته، بهره‌گیری از ابزارهای مدرن برای تحقق اهداف دینی و تکیه بر مشروعیت فقهی، عناصر کلیدی موفقیت گفتمان اسلام‌گرا بودند. این عناصر نه تنها به سرنگونی یک رژیم سکولار کمک کردند، بلکه پایه‌گذار تأسیس نظام جدید مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی شدند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اسلام‌گرایی در دوره پهلوی دوم مسیری تدریجی و بنیادین را طی کرد؛ مسیری که از حرکت واکنشی و رادیکال به جنبشی سازمان‌یافته، نهادمند و دارای پشتوانه فقهی تبدیل شد. این تحول با عبور از اعتراض‌های پراکنده و ترورهای فردی، به سمت تولید گفتمان منسجم، بازتعریف نسبت سنت و تجدد، نقد سکولاریسم و ارائه ایده مدرنیته اسلامی حرکت کرد. بدین ترتیب، اسلام‌گرایی توانست مشروعیت ایدئولوژیک و ظرفیت اجتماعی لازم برای بسیج گسترده مردمی و ایجاد تغییرات بنیادین سیاسی را فراهم سازد. در نهایت، این فرایند تاریخی که با رهبری امام خمینی به اوج رسید، نشان داد که تلفیق ایدئولوژی دینی با نهادسازی اجتماعی، شرط اساسی موفقیت گفتمان اسلام‌گرایی در مواجهه با مدرنیسم آمرانه و اقتدارگرایی رژیم پهلوی بوده است و الگویی عملی و نظری برای مطالعه جنبش‌های دینی - سیاسی ارائه می‌دهد.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده‌سازی مقاله مشارکت داشته‌اند.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچ‌گونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی‌رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی‌رایت رعایت شده است.

منابع

- احمدی حاجی کلایی، حمید (۱۳۸۷). *جریان شناسی چپ در ایران*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۸). دو چهره اسلام هراسی؛ سلبی و ایجاد‌ی در تبلیغات غرب. *فصلنامه رسانه*، ۲۰(۳)، ۲۹-۴۴. <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/838131>
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۱ ق). *المکاسب المحرمه و البیع و الخيارات*. قم: منشورات دارالذخائر
- بروجردی، مهرداد (۱۳۷۷). *روشنفکران ایرانی و غرب*. ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
- پارسایان، حمید (۱۳۷۷). *حدیث پیمانہ*. قم: معارف.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷). *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵۷*. تهران: علم.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۵). *اندیشه سیاسی امام خمینی*. تهران: پژوهشگاه امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۶). *اسلام سیاسی در ایران*. قم: دانشگاه مفید.
- حضرتی، حسن و پورقنبر، محمدحسن (۱۳۹۲). رویکرد مؤتلفه اسلامی نسبت به روحانیت سیاسی در پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۱۹(۱)، ۲۰۴-۱۷۷. [dor: 20.1001.1.1735790.1392.9.1.7.7](https://doi.org/10.1735790.1392.9.1.7.7)
- خرمشاد، محمدباقر و سرپرست سادات، سید ابراهیم (۱۳۹۲). *جریان شناسی سیاسی به‌مثابه روش*. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۵(۲)، ۹۰-۶۱. <https://doi.org/10.7508/isih.2014.18.004>
- دارابی، علی (۱۳۹۶). *جریان‌شناسی سیاسی در ایران*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ ۱۷.
- درخشه، جلال (۱۳۸۶). *گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر*. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- راستین، توحید و پاک‌نیا، محبوبه (۱۳۹۸). بررسی نقش نمادها در تقویت و ماندگاری جریان اسلام‌گرا در ایران دوره پهلوی؛ تحلیل جامعه‌شناختی. *فصلنامه اسلام و علوم اجتماعی*، ۱۱(۲۲)، ۱۷۷-۱۴۷. <http://doi.org/%2010.30471/Soci.2020.4862.1285>
- روحبخش، رحیم (۱۳۸۶). از فدائیان اسلام تا مؤتلفه. *مجله زمانه*، ۶۶، ۴۸-۴۱. <https://noo.rs/Kd5eu>

-
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی ایران. علل، مسائل و نظام سیاسی. قم: معارف
- فوزی، یحیی (۱۳۸۸). اندیشه سیاسی امام خمینی. قم: معارف.
- مظفری، آیت (۱۳۹۰). جریان شناسی سیاسی ایران معاصر. قم: زمزم هدایت.